Yu wu

余污

نام های دیگر: Remnants of Filth (بقایای پلیدی)

اثری دیگر از نویسنده رمان محبوب هاسکی و گربه سفیدش شیزون

نویسنده: Meatbun Doesn't Eat Meat

مترجم: sol

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین ادرس ها اون رو دریافت کنین

صلح طلب بودن ما دلیلی بر برخورد ملایم با کپی کار نیست 🔪💔

سایت myanimes.ir

تلگرام @myAnimes

⚠ اخطار: این رمان حاوی صحنه ها و الفاظی هست که برای همه سنین مناسب نیست...

مترجم یا سایت مسئولیتی در قبال محتویات رمان ندارد!

فصل بیست و یکم

وحشیگری گومانگ

من گشنمه!

مقابل مو شی زن تهذیبگری بسیار دونپایه در دیوان ایستاده بود.حدودا چهل سال داشت و اکثر مواقع صدایی از او شنیده نمیشد.

مو شی اندکی تعجب کرد:"چیشده؟"

"من.... اکادمی همین الان یه یادداشت فرستاد، گفته دختر محبوب چنگ فنگ-جون دخترمو زده. دخترم صدمه دیده، من نگرانشم و میخوام برم اونجا یه سری بهش بزنم. اما هنوز یه عالمه پرونده دارم که باید سرو سامون بدم...."

اضطراب و ناراحتی در صورتش نمایان بود.

"من از چند نفر از همکارام خواهش کردم، اما اونا همشون برنامه داشتن، حتی یو-گونگزی هم برای نوشیدن با دوستشون به بازار شرقی رفتن ... پس من فکر کردم، اگه بتونم به شما زحمت بدم..."

مو شی اندکی اخم کرد.

او اصلا مشکلی برای کمک به ان زن نداشت،فقط داشت به این فکر میکرد که اسم چنگ فنگ-جون که سالها خبری از ان نبود، این روزها کمی بیش از اندازه شنیده میشد.

"اسیبش جدیه؟"

"شنیدم بازوشو پیچونده،" زن تهذیبگر گفت:"حتی با اینکه چیز مهمی نیست، اون همینطور گریه میکنه و الم و شنگه راه انداخته،حتی بزرگترها هم موندن چیکار کنن."

"پس برو. تو راه مواظب خودت باش."

در واقع تهذیبگر زن امید چندانی به این ژنرال سرد و بی احساس نداشت. اصلا فکر نمیکرد بعد از التماس از این همه ادم، در اخر کسی که قبول میکند شی-هه جون باشد. چشمانش بی اختیار گشاد شد و رنگ شادی بر گونه هاش نشست.

"خیلی ممنون از شی-هه جون. طومارهای تو سبد همشون، همشون اونجان..."

انقدر به وجد امده بود که به لکنت افتاد:"من بیشترشون رو مرتب کردم، واقعا شرمندم که به خاطر همچین چیز کوچیکی به زحمت انداختمتون..."

"مشکلی نیست، دخترت مهمتره."

زن تهذیبگر بارها و بارها از او تشکر کرد و با عجله رفت، و مو شی را در دیوان تنها گذاشت تا پرونده های گذشته را مرتب کند.

او از درجه بالایی برخوردار بود و در گذشته هرگز به این مسائل پیش پا افتاده رسیدگی نکرده بود. وقت کار روی انها را شروع کرد فهمید که اصلا راحت نیست. پرونده های بسیاری وجود داشت که باید بر اساس سال وقوع و تایید صلاحیت دسته بندی میشد؛ پرونده های مهم باید با طلسم مهر و موم میشدند و موارد بیهوده باید از بین میرفتند. چون تجربه نداشت، کُند کار میکرد. وقتی به پایان کار نزدیک شد از نیمه شب گذشته بود.

هنوز یک جعبه باقی مانده بود.

این جعبه پوشیده از گرد و غبار حاوی اسناد تهذیبگران برجسته در تاریخ دیوان امور نظامی بود. وقتی نگاهش را از انها گذراند، ناگهان چشمش به نام آشنایی را در کنار جعبه افتاد. او لحظه ای همانجا بیحرکت ایستاد، اما باز هم نتوانست جلوی خودش را بگیرد، پرونده گو مانگ را برداشت و بعد از پاک گرد و خاکش، ان را به ارامی باز کرد.

اطلاعات زیادی در ان بود.

سال تولد گومانگ، نوع برده ای که بود، سلاح اسمانی اش، حرکات مخصوصش...

مو شی صفحه به صفحه ی ان را مرور کرد. او انجا ایستاده و از اول مشغول خواندن ان پرونده ضخیم بود که ناگهان یک تکه ابریشم از لابه لای دسته کاغذ ها بیرون افتاد.

ابریشم به خاطر گذر زمان زرد رنگ شده بود. بالای ان کلمات، بزرگ و منظم نوشته شده بود *"سی و سومین دوره ازمون اخلاق و سیرت آکادمی تهذیبگری"*

مو شی برای یک لحظه مبهوت ماند، این اظهارات گو مانگ برای فارغ التحصیلیش در ان زمان بود؟

پایین را نگاه کرد، دست خط واقعا آشنا بود و به هم ریختگی سراسر صفحه دیده میشد.

محتوای ان زبان مو شی را بند اورد.

- سی و سومین دوره ازمون اخلاق و سیرت آکادمی تهذیبگری

داوطلب: گو مانگ

سوال:"من روزی سه بار راجع به خودم فکر میکنم." دانش اموز باید درباره انچه کمبود دارد تفکر کند و صادقانه پاسخ دهد.

پاسخ: کمبود پول دارم.

سوال: "به عنوان تهذیبگر چانگهوا، زمان نابودی شیاطین بیرون از اکادمی، سه مورد اصلی که باید از انها اجتناب کنیم چیست؟ و چگونه باید در برابر انها از خود مراقب کنیم؟

پاسخ: اول،مراقب مشتری هایی که بی پولن باشیم. دوم، مراقبت مشتریایی که سعی میکنن در برن باشیم. سوم، مراقب مشتری هایی که میخوان از پرداخت هزینه طفره برن باشیم. چجوری مراقب باشیم: موقع نابودی شیاطین برای ارامش ذهن از پیش رک و راست درخواست پول کنید، -بزارش به حساب- نداریم.

سوال: لطفا سه نفر از مهربان ترین و بخشنده ترین نیاکان بزرگ در تاریخ چانهگوا را نام ببرید.

جواب: اینو نمیدونم. ولی سه تا از ننگ اور ترین——

ادامه ان سه سوراخ بود که احتمالا توسط ان ارشد خشمگینی که در زمان داشته این نوشته را میخوانده با جادو سوزانده شده بود. در نتیجه، مو شی نتوانست سه اسمی که گو مانگ نوشته بود را بفهمد.

مو شی به کاغذ نوشته نگاه کرد. دست خط آشنا هنوز نشان از بچگی داشت،مو شی همزمان احساس اندوه و نشاط کرد، مدتی طولانی در همان حالت به ان خیره شد تا اینکه ناگهان از بیرون صدای اشوب و همهمه شنید.

"وای نه!!"

"کسی هست؟ تروخدا یکی بیاد! یه اتفاقی تو خانه باغ لو می افتاده!!!"

خانه باغ لومی؟!

مو شی از جا پرید- گو مانگ؟!

ناگهان اشوب به پا شد؛وقتی مو شی شتابان به انجا رسید، تنها حدودا بیست نفر از تیم نگهبانان اماده به خدمت در حال تشکیل ارایش شکار شیطان بودند و با احتیاط به دروازه ویلا باغ لو می که در آستانه فروپاشی بود نگاه می کردند. همه خونریزی داشتند و تخته سنگ های زیر پایشان بخاطر درگیری چندی پیش خرد شده بود. کوچه های اطراف نیز وضعیت بهتری نداشتند، چند مغازه فروریخته، از آجر و کاشی ها تنها آوار باقی مانده بود، و از چوب های شکسته دود بلند میشد.

تهذیبگر رهبر، با دیدن مو شی فورا فریاد زد: "ژنرال مو!"

"موضوع چیه؟"

"گو مانگ! به دلایل نامشخصی، یک مرتبه انرژِی شیطانی زیادی ازش منفجر شد! کاملا وحشی شده!"

"الان کجاست؟"

"ما زخمیش کردیم، در حال حاضر پشت دروازه سنگین ویلا باغ لو می پنهان شده،جرات یه درگیری دیگه رو نداره.ما هم همینطور،منتظر نیروی کمکی هستیم!"

مو شی به دروازه نگاه کرد، سایه ای نامشخص که پشت در مخفی شده بود شکل یک انسان را داشت و یک جفت چشم به طور مبهم در تاریکی میدرخشید.

گو مانگ نیز با دقت مراقبت اتفاقات بیرون بود.

مو شی نگاهش را به ان چشمهای گرگ مانند دوخت و پرسید:"مگه هسته معنویش خارج نشده؟ چطوری ممکنه یهو بتونه بجنگه؟"

"ما هم نمیدونم!" رهبر گروه کم مانده بود گریه کند."توانایی های این ادم فوق العاده شیطانیه، اگه از اول یه چاقو خرجش کرده بودن و کارشو تموم کرده بودن، اوضاع الان اینجوری نبود! چرا باید برای خودشون دردسر درست میکردن تا اینجا تو خونه باغ لو می حبسش کنن،اینکار مثل نگه داشتن ببریه که اخرش گاز میگیره!"

تهذیبگری که کنارش ایستاده بود با عصبانیت گفت:"اینجور که من دارم میبینم، فقط داره ادای دیوونه هارو درمیاره! کسی که هسته معنویش متلاشی شده باشه و مغزش معیوب شده باشه اینجوریه؟ اخه این شبیه کسی که ضعیف و بیچاره ست؟!"

"درسته! اگه واقعا نیروی معنوی نداره، پس کی این زخمو انداخته رو صورت من؟"

"چرا امپراطور هنوز زندگی نفرت انگیزشو نگرفته!"

در حالیکه انها مشغول گله و شکایت بودند، صدای سم اسبها از فاصله نه چندان دور شنیده شد. موشی سرش را چرخاند و دوازده تهذیبگر سطح بالا را سوار بر اسب دید که کالسکه ای با حکاکی های ظریف و پیچیده را همراهی میکنند و از میان برف نازک به سمت انها می ایند.

"وانگشو-جون رسید!"

پرده کالسکه طلاکاری شده کنار رفت. ملازمین با عجله پله، چتر و بخوردان را اماده کردند و بعد از مدتی، ان صورت باریک و بیمارگونه با سستی از درون کالسکه پدیدار شد.

"اوه، میبینم که جَمعتون جَمعه." مورونگ لیان متوجه مو شی شد."حتی شی-هه جونم اینجاست."

مو شی قصد نداشت خودش را با حرف زدن با او خسته کند پس فقط گفت: "واسه گو مانگ یه اتفاقی افتاده."

مورونگ لیان با تمسخر گفت:"البته که میدونم، دقیقا برای همین اینجام."

همانطور که صحبت می کرد، چند قدم به جلو برداشت و در فاصله ای نه چندان دور محکم جلوی دروازه قرمز رنگ ایستاد.طلسمی زمزمه کرد و از کف دست چپش نوری آبی و پرانرژی ساطع شد.

"برو. اون حیوون سرکش رو بگیر."

ان درخشش ابی رنگ با دستور او به یک زنجیر بلند تبدیل شد،و با سرعتی بالا همچون مار به سمت در خزید. با صدای *بنگ!* درِ به ضخامت پنج اینچ سوراخ شد

و با صدایی بلند فرو افتاد.گو مانگ،که پشت در قایم شده بود غافلگیر شد و بیدرنگ محکم توسط ان زنجیر معنوی ابی رنگ بسته شد.

مورونگ لیان فریاد کشید: "برگرد."

زنجیر در یک ان محکم تر شد و با صدای جرنگ جرنگ ان گو مانگ تلو تلو خورد؛ روی زانو افتاد و با سرعت توسط زنجیر تا جلوی پای مورونگ لیان کشیده شد.

"هیچی بیشتر از یه سگ هار اشوب و خرابی به بار نمیاره."

کفش راحتی ابریشمی زربفت صورت گو مانگ را فشرد.

مورونگ لیان با خونسردی گفت:"چرا ژنرال مو رو به زحمت انداختی که شخصا بیاد اینجا؟"

نگاه درون چشمانش گو مانگ ناارام بود. انرژی معنوی اطراف او اشفته شده و دندان هایش به هم میخورد.

"ولم-کن..."

"ولت کنم؟"مورونگ لیان به سردی خندید،"از کی تا حالا تو به من دستور میدی؟" همانطور که حرف میزد، انگشتانش را به هم فشرد و زنجیر دوباره به کف دست او بازگشت، و جرنگ جرنگ کنان گو مانگ را هم با خود بالا اورد. مورونگ لیان فرصت پیدا کرد و موهایش را گرفت و مجبورش کرد به او نگاه کند.

دو صورت بشدت رنگ پریده روی به روی هم قرار گرفتند، چشم در چشم.

مورونگ لیان گفت:"من اربابتم و تو بردمی. ژنرال گو، چطوره که هنوز بعد از یک ماه گرسنگی کشیدن اینو یادت نیست؟"

گو مانگ:".... ولم کن...."

در چهره ظریف مورونگ لیان بدجنسی موج زد. همین که خواست صحبت کند گو مانگ چشمانش را باریک کرد.در دل مورونگ لیان هراس افتاد، غریزه او به عنوان یک تهذیبگر باعث شد که بلافاصله گو مانگ را رها کند و به سرعت عقب برود!

تقریبا در همان لحظه، آرایش شمشیر درخشان یکبار دیگر اطراف گو مانگ منفجر شد. اینبار، ارایش زمین را لرزاند. طول هر کدام از ان تیغه های نور بیشمار به بیش از سه متر میرسید. نزدیکترین تیغه به مورنگ لیان در یک ان از آرایش ازاد شد و به سمت قلب مورونگ لیان پرتاب شد.

"ارباب مراقب باشید!"

"وانگشو-جون مراقب باشید!"

نفس تمام ملازمان سینه حبس شد، همه با هشدار او را صدا میزدند. با اینکه توانایی های مورونگ لیان ضعیف بود اما همچنان حالت دفاعی خود را حفظ کرده بود. به سرعت دستش را بالا اورد و یک دیوار یخی مقابلش ظاهر شد؛ در همان لحظه تیغه ها با دیوار برخورد کرد، یخ کریستال متلاشی شد و از ان تنها گرد های ریز باقی ماند. موورنگ لیان از این به عنوان سپر استفاده کرد و به سرعت خود را کنار کشید. تیغه نور او را زخمی نکرد اما گوشه لباسش را شکافت....

مورونگ لیان فرود امد و با خشم به گو مانگ چشم دوخت.

گو مانگ نفس نفس زنان زنجیری را که مورونگ لیان دور گردنش بسته بود، پاره کرد و آن را با ضربه ای محکم به زمین انداخت. سرش را به عقب خم کرد و اب

دهانش را قورت داد و دستانش را محکم مشت کرد. موج شدیدی از انرژی معنوی بی وقفه بطور وحشیانه در زیر پاهای او میخروشید و باعث شد چند نفر از تهذیبگران اطراف او با سطح معنوی پایین تر ناگاه نقش بر زمین شوند، و خون از دهانشان بیرون بپاشد!

"وای نه! دوباره داره وحشی میشه!" تهذیبگر رهبر وحشت کرد و رنگ از چهره اش پریده "جلوشو بگیرید، زود باشید! سریعترا!"

"آرایش دفاعی بگیرید! جمع شید! جمع شید!"

اما انرژی پیرامون گو مانگ بسیار قدرتمند شده بود؛ نه تنها بدن انسان نمیتوانست نزدیک شود بلکه حتی طلسم ها نیز نمی توانستند به قلمرو محافظت شده توسط آرایش شمشیر نفوذ کنند.

مورونگ لیان که دید گو مانگ اینطور لگام پاره کرده، طلسمی سرشار از نور ابی در کف دستش ظاهر کرد[1] و بیرون انداخت. دستور داد: "ارواح آب، برخیزید!"

بادی شوم زوزه کشید. تقریبا ده شبح سبز-ابی از درون زمین بیرون خزیدند، جیغ کشان به سمت ارایش شمشیر گو مانگ هجوم بردند.یکی از انها توسط تیغه های نور تکه تکه شد اما یکی دیگر بلافاصله جایگزینش شد؛ وقتی یکی میفتاد، انهایی که پشت سرش بود جلو میامدند. تمام شدنی نبودند. این روش به سختی پیش میرفت، اما آنها رفته رفته به گو مانگ نزدیکتر شدند.

مورونگ لیان فرمان داد: "بیاریدش پیش من!"

---

[1] فکر میکنم این ظاهر کردن یه ظاهر کردن خاصه که یعنی (روح را) به صورت جسم ظاهر کردن، به صورت خارجی/مادی دراوردن.

ارواح اب برخاستند، با صدایی گوشخراش، زوزه کشان و ناله کنان همراه باد و برف به سمت گو مانگ یورش بردند. اما گو مانگ فقط دستش را بلند کرد، یک انفجار نور بیدرنگ از نوک انگشتانش شلیک شد، و در یک چشم به هم زدن همه اشباح را چند تکه کرد!

سپس سرش را بلند کرد و با خشم به مورونگ لیان نگریست، در میان طوفانی از برف ریز با گام های بلند به سمت مورونگ لیان امد.

مورونگ لیان یکه خورد و ناخوداگاه قدمی عقب رفت و غرید"داری چیکار میکنی؟!"

گو مانگ پاسخ نداد، اما شبح یک گرگ تنها یکباره پشت سرش پدیدار شد و ان حالت تحمیل کننده گو مانگ را بشدت تهدیدامیز کرد.

مو شی متوجه خطر شد و بانگ زد: "مورونگ لیان، عقب نشینی کن!"

مورونگ لیان نیز قصد عقب نشینی داشت، اما انرژی اهریمنی که قبلاً هرگز با آن روبرو نشده بودند او را در همان نقطه میخ کرد، طوری که قادر به حرکت نبود. گو مانگ به آرامی، قدم به قدم از روی زمین برفی نزدیک می شد. مورونگ لیان با نگاه به او احساس کرد که در این لحظه، گو مانگ مانند یک پادشاه گرگی ست که آماده حمله و کشتن است، و تنها بی رحمی او کافی ست تا فرد از ترس یخ بزند.

"...گومانگ! ...چطور جرات میکنی! میخوای چیکار کنی؟ خیلی جنم داری!"

البته که گو مانگ *جرات* کرد؛ دستش را بالا اورد، چندین گلوله اتش با صدایی همچون رعد و برق در کف دستش شعله ور شد و انها را مستقیم به سمت مورونگ لیان پرتاب کرد!

تنها صدای چند انفجار پشت سرهم شنیده شد و هر گلوله اتشین حفره ای به عمق چند فوت در زمین به جا گذاشت. در ان لحظه، تکه های خورده شده کاشی به هر طرف پاشید؛ مورونگ لیان چاره ای جز سوار شدن بر باد نداشت، برای اجتناب از حمله گو مانگ به هوا پناه برد.

حالت چهره مورونگ لیان بیش از پیش عداوت امیز بنظر میرسید.اثرات خشم و سوءمصرف مخدر در چهره اش نمایان بود. همانطور که در هوا معلق بود رو به گو مانگ دندان به هم سایید: "توی اشغال درست شدنی نیستی..."

گو مانگ اجازه داد هر چه میخواهد بگوید؛ با قیافه ای ناگویا دستش را تکان داد. اینبار پنج زبانه اتش در هر پنج نوک انشگتانش شعله کشید.

"من الان زدمت، چون رو سرم پا گذاشتی."

"....."

"این ضربه الان هم بخاطر اینه که من گشنمه."

مورونگ لیان با ناباوری پرسید:"بخاطر چیه؟؟؟"

"تو نزاشتی من غذا بخورم." گو مانگ هر کلمه را با مکث و تاکید، محکم و بلند بیان کرد: **"من.گشنمه!"**

نور آتش درخشان تر زبانه کشید، دست گو مانگ پایین افتاد تا طلسم را اجرا کند...

مردمک چشم های مورونگ لیان ناگهان منقبض شد!

انچه خواهید خواند...

قسمت بعد: رحم داشته باش

این خنجر همان...

چنگالی سرد قلب مو شی را فشرد.

"گومانگ، واقعا فکر کردی که من تو این زندگی هرگز باهات نمیجنگم؟ تو اصلا مغزت اسیب ندیده! حرف بزن! چرا برگشتی چانگهوا!؟"

"من..."

"شی-هه جون! رحم داشته باش!"

هشتگ # مینی تئاتر:

👀 جملاتی برای ان روی سگ طرف را بالا اوردن!:

مانگ مانگ

-"اشغال خیانتکار، اجازه نداری غذا بخوری، از گشنگی بمیر! "

شی شی

-"ژنرال مو، گو مانگ دوباره تورورها ترک کرده و فرار کرده!!! "

۲-لیان

-"وانگشو-جون، چانگهوا مصرف مواد رو ممنوع اعلام کرده!!! "

جیانگ یه شوئه

-"ارشد چینگشو،[۲] یکی رفته سر قبر زنت بزن و برقص راه انداخته!!! "

یو چنچینگ

-"یو-یو کوچولو، عموتو گرفتن کتک زدن!!! "

عموی چهارم مرموزی که نمیدونیم کیه و تو خماریش موندیم همچنان!(با لحن تمسخر امیز):
"دلم میخاد ببینم کی میتونه منو بزنه."

[۲] چینگشو به معنای سپیده دم هست (بعدا ربطشو میفهمیم)